

بیتا ساند

فروشی‌ها / ۳

بیک عدد نخودی  
به فروتنن می‌رسد

بیتا  
Hoopa



کتابی دیگر از:

برنده‌ی جایزه‌ی کشتی بخار



فروشی‌ها/۳

# یک عدد نخودی به فروتنی می‌رسد

کاره سانتوس

تصویرگر: آندرس گرو

مترجم: سعید متین

فروشی‌ها/۳  
**یک عدد نخودی  
 به فروتن می‌رسد**

نویسنده: کاره سانتوس

تصویرگر: آندرس گرو

مترجم: سعید متین

ویراستار: سارا مطلوب

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: مریم عبدی

ناظر چاپ: مرتضی فخری

چاپ هشتم: ۱۳۹۶

تیراژ: ۲۵۰۰ نسخه

قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۸۷-۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۰۱-۵



سرشناسه: سانتوس، کاره، ۱۹۷۰ - م.  
 Santos, Care

عنوان و نام پدیدآور: یک عدد نخودی به فروش می‌رسد/ کاره سانتوس، تصویرگر آندرس گرو؛ مترجم سعید متین؛ مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۵.  
 مشخصات ظاهری: ۱۳۲ ص: مصور، فروست: فروشی‌ها؛ شابک: دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۸۷-۰؛ ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۰۱-۵

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا  
 یادداشت: عنوان اصلی: ۲۰۱۳ Se vende garbanzo.  
 یادداشت: گروه سنی: بچ

موضوع: داستان‌های ماجراجویانه

موضوع: Adventure stories

موضوع: داستان‌های طنزآمیز

موضوع: Humorous stories

شناسه افزوده: گرو، آندرس، تصویرگر

شناسه افزوده: Guerrero, Andres

شناسه افزوده: متین، سعید، ۱۳۶۵ - مترجم

رده‌بندی دیویی: ۱۳۹۵ ی ۲۵۱ س ۸۸۳ ۵۸۰

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۴۸۶۸۲۴

SE VENDE GARBANZO

© Text by Care Santos, 2013

Translation rights arranged by Sandra Bruna Agencia Literaria, SL

© Illustrations by Andrés Guerrero / Ediciones SM, 2013

All rights reserved.

Persian translation Copyright © (2017) by Houpa Publication

Iranian edition published by arrangement with Ediciones SM

Through KIA Literary Agency

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن (SM) خریداری کرده است.

انتشار و ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی از سوی ناشران و مترجمان دیگر مخالف عرف بین‌المللی و اخلاق حرفه‌ای نشر است.

**هوپا**  
 Hoopa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون،

کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی

صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵

تلفن: ۸۸۹۹۸۸۳۰

www.hoopa.ir . info@hoopa.ir

• همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

• استفاده‌ی بخش‌هایی از متن کتاب، فقط برای نقد و معرفی آن مجاز است.





برای نخودی خودمان، الکس

تقدیم به برادرانم:

وحید و فرید

سعید متین



۱.

## فصلی درباره‌ی چیزهای واقعاً فاجعه‌بار

تابستان گذشته سه تا اتفاق واقعاً فاجعه‌بار افتاد:

نورا بهترین دوستم رفت نیویورک.

مادرم دو تا فکر وحشتناک به کله‌اش زد.



بله می‌دانم جوری که من گفتم انگار فقط دو تا بوده؛ ولی در واقع سه تاست. حالا برایتان بهتر توضیح می‌دهم. شروع می‌کنم از...

### اولین اتفاق فاجعه بار

نورا نه تنها بهترین دوست من، باهوش‌ترین و بامرام‌ترین و شادترین دختر کلاس، واردترین آدم به کارهای کامپیوتری و ... است، بلکه علاوه بر همه‌ی این‌ها، ستاره‌ی تلویزیون هم هست.



همه‌چیز به نیم‌سال گذشته برمی‌گردد که دوتایی به پدرش کمک کردیم یک کار اجرای تلویزیونی تازه پیدا کند.

پدر نورا مارتین گالان است، مجری مسابقه‌ی معروف «هر کسی که خنگ‌تره، این بازی رو می‌بره» و موفق‌ترین برنامه‌ای که فصل پیش پخش شد: «ساختن پدرِ کامل». البته درنهایت تهیه‌کننده‌های برنامه فکر کردند برای بخش‌هایی از مسابقه با مجری جوانی هم به‌جز مارتین گالان قرارداد ببندند. حدس بزنید کی؟ خب معلوم است! دوستم، نورا گالانِ بزرگ!

این‌طوری شد که نورا الان برای خودش یک پا آدم معروف است و من هم اسکار هستم: بهترین دوست معروف‌ترین دختر مدرسه.

همه‌چیز به خوبی و خوشی پیش می‌رفت تا اینکه ماه ژوئیه رسید و اوضاع شروع کرد به تغییر. مدرسه تمام شد و اولین فصل از برنامه‌ی نورا و پدرش هم تمام شد. من و دوستم که می‌خواستیم تعطیلات را بهتر از همیشه بگذرانیم، یک میلیون برنامه برای اوقات فراغتمان چیدیم.

باز هم بود، ولی مهم‌ترینشان همین‌ها بود. مطمئن بودم این تعطیلات هیجان‌انگیزترین تعطیلات تمام زندگی‌ام می‌شود. تا اینکه دومین روز بعد از تعطیلی مدرسه، نورا خیلی پکر آمد دیدنم و گفت که هیچ کدام از کارهای فهرست را نمی‌توانیم بکنیم.



فهرست برنامه‌های عالی برای تعطیلات  
تعیه و تنظیم: نورا گلان و اسکار لیرون  
اختراع یک جور بستنی با مزه‌های عجیب  
آب‌تنی در حوض وسط پارک شهر  
تماشای ستاره‌ها با مایو  
جستجوی کشورهای دور دست در اینترنت  
خوردن یک پیتزای خانواده، خودمان دونفری  
امتحان کردن مزه‌ی قهوه  
بالا رفتن از درخت حیاط همسایه  
خیس کردن همه‌ی گریه‌های ولگرد محله  
دیدن دو فیلم ترسناک پشت سر هم، بدون اینکه  
هیچ‌کدام از ترس بمیریم  
کاشتن هسته‌ی آووکادو برای اینکه ببینیم چه می‌شود



با سر جواب منفی دادم. نورا بعد از اینکه رنگ طبیعی‌اش برگشت، ادامه داد: «موضوع این نیست. دلیلش این است که پدرم می‌خواهد تابستان را در نیویورک بگذرانیم.»  
 باید اعتراف کنم کم مانده بود از حسادت منفجر بشوم. گفتم:  
 «خدا شانس بدهد!»

ولی نورا دوباره کمی قرمز شد و گفت: «چه می‌گویی؟ اسمم را نوشته آموزشگاه زبان انگلیسی! هر روز باید بروم کلاس. ساعت هفت‌ونیم شروع می‌شود. برای ناهار فقط یک ساعت وقت استراحت داریم و بعد از ظهر هم



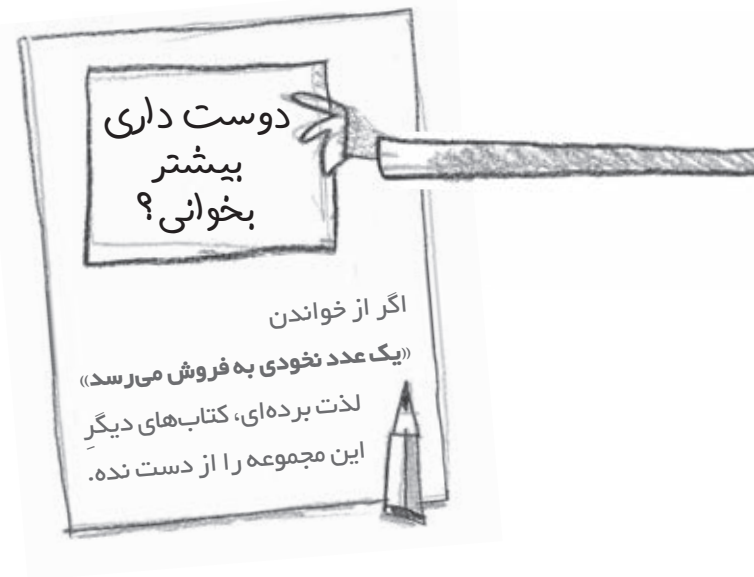
با ناراحتی ازش پرسیدم: «چرا؟ یکی جالب‌تر از من پیدا کرده‌ای که بهترین دوستت بشود؟»  
 جوری نگاهم کرد که معلم ریاضی، وقتی ستون ششم جدول ضرب را بلد نیستی نگاهم می‌کند. گفتم: «خُل شده‌ای؟»  
 زیر لب گفتم: «خب الان دیگر معروف هستی...»  
 نورا که از شدت عصبانیت سرخ شده بود گفت: «خیلی خلی!»  
 بعد پرسید: «تو خیال می‌کنی من از آن احمق‌هایی هستم که قدر چیزهای مهم را نمی‌دانند؟»







دنیای  
نورا پا در هواست.  
پدرش بیکار شده و به خانه  
برگشته و می‌خواهد پدر کاملی بشود.  
نورا باید برای پدرش کاری دست‌وپا کند،  
آن هم خیلی زود. دوستش اسکار در  
ابداع نقشه‌های نووغ آمیز، استاد است.  
ولی چه‌جوری باید برای مجری‌های  
تلویزیون کار پیدا کرد؟



سال  
جدید، آموزگار جدید ...  
و دوست‌های جدید؟! اسکار دوست  
جدید نمی‌خواهد. فعلاً و همیشه نورا  
بهترین دوست اوست. ولی نورا با دختر دیگری  
به نام موریل آشنا شده و می‌خواهند مهمانی‌ای  
ترتیب بدهند که فقط برای دخترهاست. اسکار  
دیگر بهترین دوست نورا نیست، پس راه  
دیگری برایش نمی‌ماند جز اینکه توی  
کتابخانه آگهی بزند و یکی دیگر را پیدا  
کند که بهترین دوستش شود.

اسکار  
مادرسی هشت‌ساله‌اش  
را می‌فروشد. زنی تقریباً  
خوش‌قیافه، بامحبت و دارای صدایی  
دلنشین که رفتن به شهر بازی را دوست  
دارد، یک‌عالمه قصه بلد است و تقریباً  
هیچ‌وقت آدم را دعوا نمی‌کند.  
پس چرا او را می‌فروشد؟ چون اسکار فکر  
می‌کند از وقتی نخودی به دنیا آمده،  
مادرش دیگر او را دوست  
ندارد.



# عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با بسیاری از ناشران بین‌المللی از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، چرا که نور را کمتر منعکس می‌کنند و چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود. سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جابه‌جایی کتاب آسان‌تر می‌شود. و مهم‌تر اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر .....